

ازبکان از غایت ازدحام بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند و بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پای بر زبر مردگان نهاده بر سر آن دیوار می آمدند و به تیغ غازیان شربت مرگ می چشیدند و چون تمامی آن قوم که در چهار دیوار بودند کشته شدند، بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان شیبک خان را یافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود. خاقان اسکندرشان همان لحظه فرمود که سر پرش او را از بدن جدا ساخته پوست کنند و پرگاه کرده به سلطان بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله اش را طلا گرفته قدحی ساختند و در آنجا شراب ریخته در مجلس بهشت آیین به گردش در آوردند و این مطلع مناسب حال او گشت.

شعر

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا دارد این دیر خراب آباد سرگردان مرا
 وقاضی منصور و تمامی امرا و رؤسا و اعیان طایفه ازبکیه قرب ده هزار مرد
 از لشکریان آن مخدول در جنگ گاه مقتول شدند. در آن دیار از ایشان دیار
 نماند و مفهوم وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون^۱ به وضوح پیوست. گلزار
 مملکت خراسان از خار و خاشاک وجود آن طایفه ناپاک پاک گشت.

در اثنای این حال، خاقان اسکندرشان کامران علم معاودت به جانب مرو
 بر افراخت و از کمال مرحمت سایه عاطفت بر اهل مرو انداخت و اموال شیبک
 خان را که سالها اندوخته بود به امرا و غازیان قسمت نموده حکومت مرو را به دهم
 بیگ عنایت فرمود و فتحنامه ها به ممالک ارسال داشت و علم توجه به جانب
 دارالسلطنه هرات بر افراشت و قشلاق در آنجا مقرر شد در محلی که عبیدخان
 به مدد شیبک خان می آمد، اتفاقاً وقتی رسید که لشکر ازبک از هم پاشیده بود.
 مغول خانم را برداشته خائباً خاسراً متوجه بخارا گردید.

وقایع متنوعه

در این سال، ایلبارس خان، که از اولاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان بود، بر خوارزم مستولی گردید. کپک بی قوشچی را به داروغگی آن دیار ارسال نمود. در این سال که خاقان اسکندر شان خراسان را مستخر گردانید، امارات خراسان را به اتلندی بیک رجوع نمود. در آن اثنا شریف صوفی امیر - خضرایلی خوارزم را از او انتزاع نمود. ایلبارس با لشکر بی قیاس از دشت قبیچاق به آن دیار آمد. شریف صوفی حکومت خوارزم را به وی وا گذاشت.

در این سال،^۱ میرزا سلطان اویس^۲ بن میرزا سلطان محمود بن سلطان - ابوسعید که مشهور بود به خان میرزا بدخشان با پیشکش فراوان به درگاه خاقان اسکندر شان آمد و بعد چند روز متوجه الکای خود گردید.

هم در این سال، سلطان سلیم و پدرش سلطان بایزید ما بین ادرنه و استنبول در موضع کولی^۳ جنگ عظیم شده سلطان سلیم به طرف طرابزون گریخت.

متوفیات

شیک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر بن دولت شیخ اغلن بن ایلتی اوغلن بن فولاد اوغلن بن ایبه خواجه بن تغتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان. مادرش قوزی بیگم است. در اثنای کودکی پدرش فوت شده و جدش ابوالخیر خان او را نگاه می داشت. بعد از فوت جدش، نزد قاسم خان سلطان که حاکم دشت قبیچاق بود رفت و رعایت تمام یافت. بعد از چند روز طایفه ازبک را به خود متفق ساخته متوجه اترار و صیران شده از حاکم آن جا ایرنجی خان بن جانی بیک خان شکست خورده به بخارا شتافت. عبدالعلی خان ترخان، که از قبل سلطان احمد میرزا بن سلطان ابو سعید حاکم بخارا بود، او را تعظیم نموده به سمرقند نزد

۱- تصحیح قیاسی - م: درین سال قشلاق سلطان... - س: در این قشلاق

۲- تصحیح از حبیب السیر. نسخ: ویس

۳- جنگ بین سلیم و پدرش در نزدیکی اوغراش کوی روی داد.

سلطان احمد میرزا برد و دو سال در آن دیار ماند . بعد از آن روانه دشت شده با برندق خان که پادشاه دشت بود جنگ کرده غالب آمده برصیران مستولی شد . چنان که مذکور گشت . در قیافت مشابهت تمام به گودجه احمد بن [اغورلو محمد بن] حسن پادشاه داشت . مدت عمرش شصت و یک سال و ایام سلطنتش یازده سال . ممالکش ماوراءالنهر و خراسان و حصار شادمان و بدخشان بود . بعد از قتل او ، ولدش تیمور سلطان در سمرقند سکه به نام خود کرد و عبیدخان در بخارا لوای سلطنت بر افراشت و زن شیبک خان را به عقد خود در آورد و جانی بیک سلطان ولایت کرمنیه را تصرف نمود .

حاکم مازندران آقا رستم روز افزون روزی ، پیش از فتح خراسان ، بر زبانش جاری شده بود که دست من است و دامن شیبک خان . چون خاقان اسکندرشان شیبک خان را به قتل آورد ، حکم کرد که درویش محمد یساول یک دست شیبک خان را به ساری برده در دامن آقا رستم اندازد . بنا بر آن ، اعراض کرده رحلت نمود . بعد از او ، فرزندش آقا محمد به اتفاق امیر عبدالکریم و خواجه مظفر بتکچی متوجه اردوی خاقان اسکندرشان شدند . در حوالی سمنان ، به درگاه شاه ظفر - نشان رسیدند و مبلغ سه هزار تومان به رسم ترجمان قبول نمودند .

شیخ الاسلام هراتی^۲ در علم تفسیر و حدیث و فقه فرید عصر خود بود و قریب سی سال ، در زمان سلطان حسین میرزا در خراسان ، شیخ الاسلام بود . در ماه رمضان به فرمان خاقان اسکندرشان به واسطه تسنن کشته شد .

گفتار در قضایائی که در سنه صبیح هشر و تسعمایه واقع شد

در این سال ، خاقان اسکندرشان از هرات متوجه بلاد ماوراءالنهر شد . چون به میمنه و فاریاب رسید ، ایلچیان از نزد عبیدخان و تیمور سلطان با پیشکش

۱- س ندارد

۲- یعنی احمد بن سعدالدین مسعود تفتازانی .

بسیار و تحف بی‌شمار به اردوی گردون وقار ملحق شدند و هدایا را به نظر اشرف رسانیده با عرضه داشتی که مبنی بر اطاعت و انقیاد بود [و نیز] در او درج کرده که حالا ولایت ماوراء النهر حکم ممالک محروسه دارد. چه احتیاج که نواب کامیاب به تسخیر آن تشریف آورند. بنا بر آن، خاقان اسکندرشان ملتسمات ایشان را قبول نموده حکومت بلخ و شبرغان و اندخود را به بیرام بیک قرامانی ارزانی فرموده عنان مراجعت به صوب عراق مصروف گردانیده در بلدۀ قم قشلاق نمود. در بهار ارادهٔ جرگهٔ شکار فرموده در قریهٔ راسفجان من اعمال ساده شکار به هم رسید و قریب بیست و چهار هزار وحش در شمار آمده و از آنجا به بیلاق بیش برماق رفته از آن محل متوجه بیلاق سوزلق گردید.

گفتار در قضایایی که در بلاد روم واقع شده

در این سال، شاهقلی بابا تکلو، از ولایت منمشا و کرمان که به تکه ایلی اشتهار یافته، با فرقه‌ای از صوفیان احرام در گاه خاقان جم جاه بسته روانهٔ آذربایجان گردید. چون حاکم ولایت تکه ایلی ملازم سلطان بایزید بود، با چهار هزار سوار جرار به دفع صوفیان عالی‌مقدار آمد و شاهقلی بابا، با غازیان همت والا، رومیان را استقبال کردند و بین العسکرین آتش جدال مشتعل گشته ارباب هدایت بر اصحاب ضلالت غالب آمده سردار ایشان را به قتل آوردند و جمعی کثیر از رومیان اسیر و دستگیر شدند. شاهقلی بابا مقیدان را تمامی از تیغ گذرانید و چون خبر استیلا بابا به مریدان خاندان رسید، در اطراف و اکناف ولایت مذکور، مسلح و مکمل به بابا ملحق شده ارادهٔ تسخیر ولایت قرامان نموده در آن حدود نزول کردند. در آن ولا، قراگوز پاشا از قبل سلطان بایزید حاکم آنجا بود. بعد از وقوف آن سپاه به ترتیب لشکر پرداخته دل بر حرب نهاد و بعد از تقارب فریقین نایرهٔ جدال اشتعال یافته فوجی از هر طرف بر خاک هلاک افتادند. نسیم فتح بر

پرچم علم بابا وزید. قراگوز پاشا قرار بر فرار داده صوفیان تعاقب نمودند و اموال ایشان را کسب نمودند و متوجه سیواس گردیدند.

چون خبر این شکست به سلطان بایزید رسید، خادم علی پاشا را که وزیر اعظم بود با پنجاه هزار سوار به جنگ بابا فرستاد. پاشای مذکور با طایفه ای از سپاه که در شب تیره به نوك نیزه کلاف از روی ماه زایل می گردانیدند به طرف صوفیان در حرکت آمدند. شاهقلی بابا چون از توجه اعدا آگاه شد به ترتیب لشکر مشغول گردید و هزار غلام حبشی که با او بودند در پیش لشکر بازداشت و از آن جانب، علی پاشا چپ و راست لشکر خود را آراسته به میدان برد آمدند و لشکر روم بیکبار بر پیادهائی که پیش لشکر غازیان بودند حمله کرده قرب پانصد نفر به قتل آمده بقیه السیف به قلب ملحق شدند. بابا جناحین را بر قلب ضم کرده فدائی وار بر علی پاشا حمله نمود.

شعر

زدند آن دلیران آهن کلاه
بیکبار بر قلبگاه سپاه
نسیم امداد ربانی در وزیدن آمد و دلهای مخالفان در طپیدن که علی پاشا مغلوب شده پشت نمود.

شعر

سواران رومی از آن رستخیز
گرفتند در پیش راه گریز
تکلویان ایشان را تکمیشی کرده، به ضرب شمشیر بران و سنان جانستان، علی-
پاشا را با جمعی رومیان به قتل آوردند و بابا نیز شربت شهادت چشید و صوفیان [خلیفه بابا] را بر خود سردار کرده روانه ارزنجان شدند و در حوالی آن بلده شنیدند که پانصد نفر از تجار با متاع وافر و اموال متکثر از تبریز متوجه روم اند. قوت طامعه ایشان به حرکت آمده، چون بلای ناگهان، بر سر آن بیچارگان رفته همگی را کشتند.

شعر

کسی جان سالم از ایشان نبرد
 بغیر از اجل هیچ کس جان نبرد
 اموال ایشان را تالان کرده روانه در گاه معلی گردیدند. در آن حین خاقان اسکندر شان از ولایت خراسان معاودت نمود. در شهر یاری نزول فرموده بود که صوفیان تکلوبه موکب همایون ملحق شدند و به عز زمین بوسی مشرف گشتند. آن حضرت سرداران ایشان را، بنا بر قتل تجار، به یاسا رسانید و سایر لشکرها را به امر قسمت نموده ملازم ساخت.

گفتار در محاربه نمودن بابر پادشاه و حمزه سلطان و مهدی سلطان از بک در این سال، بابر پادشاه متوجه حصار شادمان و بدخشان و قندز و بغلان گردید. حمزه سلطان و مهدی سلطان که حاکم آن ولایت بودند، چون از توجه آن پادشاه عالی جاه اطلاع یافتند، لشکرهای طخارستان را جمع آورده به استقبال شتافتند. در مفصل هر دو ناحیت به یکدیگر رسیدند. چندان کوشش نمودند که شمشیر آهنین دل برای مردمان کار زار خون گریست. بابر پادشاه، چون شیر کینه خواه، بر سپاه بد خواه حمله نموده دشمنان تاب نیاورده فرار نمودند. حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته شدند و بابر پادشاه، در کمال عظمت در بدخشان متمکن گردید و رسولان چرب زبان به نزد خاقان اسکندر شان روان کرده عرض نمود که اگر آن حضرت نوبتی [فوجی] از غازیان را به مدد ارسال نمایند، ممکن که ولایت سمرقند و بخارا به تصرف این محب در آمده سکه و خطبه به القاب آن مالک رقاب مزین گردد.

بنا بر آن، خاقان اسکندر شان احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی از غازیان جرار به مدد بابر پادشاه روانه گردانید. بابر پادشاه، به اتفاق امرای درگاه، به دفع ازبکان کینه خواه روان شد. تیمور سلطان و عبید خان از

آمدن وارث ملك خبیر یافته به جانب تر کستان شتافتند. بابر پادشاه، به اتفاق غازیان دولتخواه، در سمرقند نزول نموده خطبه به اسم خاقان اسکندرشان خواندند و در سکه اسامی ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم نقش کردند و خان میرزا را به حکم خاقان به حکومت بدخشان روانه گردانید و احمد بیک صوفی اوغلی را با پیشکش فراوان به درگاه خاقان گردون احترام فرستاد. اما در باب رعایت محمد - جان آقا ایشیک آقاسی نجم بیک، که به مهمی به سمرقند رفته بود، تغافل مرعی داشت. چون محمد جان آقا در قم به اردوی همایون رسید [عرض نمود] که بابر - پادشاه خیال سرکشی دارد و از استماع این خبر، خسرو فریدون فر در اندیشه دفع بابر فرورفت و نجم ثانی که وکیل بود تدبیرانگیخت که او را روانه ماوراءالنهر گرداند. [خاقان اسکندرشان التماس او را قبول کرده حکم کرد که از امرای ناعدار زمین العابدین بیک صفوی و پیری بیک قاجار و بادنجان بیک روملو بانجم - ثانی روانه ماوراءالنهر گردند] ^۲ امیر نجم با شوکت تمام و عجب و غرور بیش از از ادراک و اوهام متوجه مقصد گردید.

وقایع متنوعه

در این سال، امیر سید شریف شیرازی متوجه عراق عرب ^۳ شد و منصب صدارت را خاقان اسکندر شان، در اوایل ذی حجه، به امیر عبدالباقی یزدی که از اولاد عارف ربّانی امیر نعمه الله کرمانی بود تفویض نمود.

در این سال، مولانا فصیح الدین صاحب دارا از دار غرور به دار سرور انتقال نمود. وی در فن شطرنج، خواه کبیر خواه صغیر، از حاضران و غایبان، مهارت تمام داشت و از جمله نوادر اشعار مولانا قصیده ای است در مرثیه

۱- م: همه جا مذکور می ساخت

۲- م ندارد

۳- م: عراق عجم

امیر علیشیر .

متوفیات

شاهقلی بابا تکلو ولد حسن خلیفه است و حسن خلیفه دو نوبت به خدمت سلطان حیدر آمد . آن حضرت او را با چهل نفر از صوفیان به چله خانه فرستاد و هر يك از ایشان را يك كوزه آب و قرص نان همراه کرد تا در اربعین به این مقدار غذا قناعت کنند . بعد از انقضای مدت، که از چله خانه به در آمدند ، همه صوفیان توشه خود را به کار برده بودند الا حسن خلیفه که آنچه برده بود به خدمت قطب زمانه آورده مرشد کامل او را رخصت داده روانه ولایت تکه ایلی گردانید . چون بدان دیار رسید ، در منزل خود نزول نمود . پیره سنان که یکی از صوفیان سلطان حیدر بود به حضار مجلس گفت که حسن خلیفه آمد . ولی آتش سوزان در ولایت تکه ایلی آورد . و در آن ولا ، شاهقلی بابا را حق تعالی به حسن خلیفه ارزانی فرمود و در زمستان ، میان جماعت [تکه یاخراو] بود و در تابستان میان مردم تکر مشلو به سر می برد و از وی خوارق عادات سر می زد و مردم تابع اومی شدند و در روم خروج کرد چنان که مذکور شد .

گفتار در قضایابی که در سنه ثمان عشر و تسعمایه واقع شده مجار به نمودن بابر پادشاه با عبید خان و جانی سلطان از بک

در این سال ، عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیک سلطان با لشکر جرار و حشم بی شمار^۲ علم نهضت به صوب بخارا بر افراختند و منقلای ایشان نواحی آن بلده را تاختند . چون این خبر به سمع بابر پادشاه رسید ، با اندک لشکری متوجه دفع ازبکان گشته . محمد مزید تر خان به عرض پادشاه رسانید که بی پراق نزد دشمن

۱- س : تکه یاخه - م : تکه یاخه لو

۲- س : بسیار

رفتن لایق دولت نیست. قبول نموده روان گردید و در حوالی بخارا شنید که ازبکان چند منزل پس نشسته‌اند. دلیر شده ایشان را تعاقب نمود و دو سه کوچ از دنبال آن گروه بی شکوه رفته عبید خان و تیمور سلطان [و جانی بیگ سلطان] میمنه و میسرۀ سپاه ظفر شعار به مردان کار و بهادران روز پیکار آراسته [و خاطر از جبین و بد دلی پیراسته] در آن صحرا نمایان شدند. محمد بابر پس از مشاهده جلادت و تهور به تعییۀ لشکر پرداخت و دلیران جانبین و بهادران طرفین پای در میدان مبارزت نهادند و دست به انداختن تیر و راندن شمشیر کردند.

شعر

تیغ دندان تیز کرده بر تن روین تنان
دست در خون یلان انداخته هر دم تیر
در کمین سرکشان خم کرده شصت خود کمان
سینه پیش آورده پیش ناوک کردان سپر
کرده از جوشن سنان سینه خارا شکاف
همچو خار ازدها دندان ز برگ گل گذر

القصة کار زاری نمودند که دل بهرام خنجر گذار، بر بام این نیلی حصار، از از هیبت آن معر که بلرزید و سپهر ستمکار از مقام گذشته جهت مبارزان میدان عافیت طلبید. دلیران جغتای غالب آمده اروس بی و کپک بی و خواجه احمد فققرات را با فوجی از ازبکان دستگیر کرده به نزد بابر پادشاه آوردند و به حکم او به قتل آمدند. لشکر ازبک روی به فرار آورده جغتای ایشان را تعاقب نمودند. در اثنای فرار عبید خان با دو دست مرد جرار درمغاک می مخفی شده انتظار فرصت می کشیدند.

چون بابر پادشاه از ازبکان کینه خواه در رزمگاه اثر ندید لشکری که در قلب بود از دنبال ایشان فرستاد و زیاده از پانصد کس بر سراو نماند. عبیدخان، چون برق جهانتاب، با دویست نفر از شجاعان، از آن جای نهان برآمده بر لشکر جغتای حمله نمود. بابر پادشاه نیز به مدافعه مشغول شد و بهادران پر دل به نوك پیکان جان کسل بدن هژبران را سوراخ سوراخ گردانیدند. در آن روز، شیر بیشه پیکار، بیاقوببهار نامدار بیست سوار را به ضرب کسکن از پای درآورد. بابر پادشاه بعد از آن که بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود، شکست یافته دل از ملک و مال بر گرفته به صوب بخارا گریخت. عبیدخان، از غایت دانائی، بعد از رؤیت هلال دولت در جای بابر پادشاه، مهجۀ علم خود را خوابانیده علم بابری را برافراخت تا آن کسانی که ازبکان را تعاقب نموده مراجعت نمایند تصور کنند که پادشاه ایشان است و چون به نزدیک می رسیدند ایشان را ازبکان به قتل می رسانیدند. بدین حیلۀ پانصد نفر، بلکه بیشتر، از جغتای کشته شدند و بابر پادشاه، از بخارا متوجه سمرقند گردیده خانه کوچ را با خود همراه کرده متوجه حصار شادمان گشتند. عبیدخان و جانی بیگ سلطان هر یک به مقر خود رفتند و در جمادی - الاول سنه مذکور به هم پیوسته متوجه حصار شادمان شده بابر پادشاه به اتفاق خان میرزا ارگک حصار را مضبوط گردانیده ملازم خود را به بلخ فرستاده استدعای مدد و کومک کردند. بیرام بیگ قرامانی امیر محمد شیرازی را، با فوجی از غازیان طریق جانبازی، به امداد بابر پادشاه غازی ارسال نمود و سلاطین ازبک از وصول غازیان اطلاع یافته از مبادرت پشیمان شدند و مراجعت نمودند.

گفتار در محاربه نمودن عبیدخان با نجم بیگ ۱

چون این خبر به نجم رسید، دفع ازبکان را پیشنهاد همت ساخته با ده دوازده هزار سوار به حدود خراسان درآمد. حاکم هرات، حسین بیگ لله، با فوجی از

شیران میدان مجادله، بر وی ملحق گشت و آن دو نیک اختر به اتفاق یکدیگر متوجه ماوراء النهر شدند. در حدود بلخ، بیرام بیک قرامانی شرایط ضیافت و مهمانی به تقدیم رسانید. امیر نجم، قریب بیست روز، در ظاهر بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان را به کنار آب فرستاد که کشتی بسیار جمع آورند. بعد از آن، با لشکری از قطرات امطار افزون، از جیحون عبور نموده امیر محمد بن یوسف را نزد بابر پادشاه فرستاده پیغام داد که آن حضرت زودتر بدین جانب توجه نمایند که در سر انجام مهمان کشور گشائی به موجب اقتضای رای صواب نمای وی عمل کنیم. امیر محمد یوسف به حصار شادمان رفته [بابر پادشاه] شرایط ضیافت به تقدیم رسانید. بعد از آن با سپاه به همراه امیر محمد متوجه معسکر نصرت اثر شد و همین که امیر نجم از قرب و وصول آن پادشاه آگاه گشته با امرای معظم به استقبال در حرکت آمده در موضع در بند آهنین اجتماع سعدین دست داد.

و از آن جانب، سلاطین ازبک از عبور جنود نجم بیک خبر یافته غلات و حبوبات را به قلعه کشیده بروج و باره ها مضبوط گردانیدند. امیر نجم ثانی، به عظمت و کامرانی، به جانب حصار رفته فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود در مقام مصالحه در آمده بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلاتران از قلعه بیرون آمده به فرمان نجم او را با فوجی ازبکان که در آن قلعه ساکن بودند به یاسا رسانیدند و از آن جا لوای عزیمت به جانب قرشی برافراخت. حاکم آن قلعه شیخ میرزا قلعه را مضبوط گردانیده غازیان عظام قرشی را در میان گرفتند و از زخم توپ و تفنگ دلاوران فیروز جنگ رخنه ها در برج و باره قلعه پیدا شد. سپاه قزلباش در شهر ریختند و رایت فتح و فیروزی برافراختند. شیخ میرزا اسیر سر پنجه تقدیر گردید. حکم عالی به قتل عام صدور یافت. قرب پانزده هزار کس از صغیر و کبیر و برنا و پیر به قتل آمدند. سادات آن ولایت، با عیال و

اطفال پناه به مسجد جامع بردند و کس نزد امیر محمد یوسف فرستادند که ما از منتسبان خاندان مرتضوی ایم و یقین است که لشکر قزلباش خود را از محبتان حیدر کرار می دانند. لایق آنکه احوال ما را به عرض امیر نجم رسانیده عیال و اطفال ما را از قتل ایمن سازی. امیر محمد نزد امیر نجم رفته خون سادات را درخواست کرد. بعد از عرض آن التماس، آن [روستایی حق ناشناس] در جواب امیر محمد بر زبان آورد که غازیان هر ملکی را که به جنگ می گیرند خرد و بزرگ ایشان را به قتل می رسانند و ملاحظه سید و غیر سید نمی کنند. لشکر^۲ قزلباش که از آن جاهل فحاش این سخن شنیدند به مسجد درآمده مجموع سیدان را با زنان و فرزندان کشتند.

بعد از آن، به اتفاق بابر پادشاه و امرای دولت خواه متوجه بخارا شدند. زیرا که عبید خان و جانی بیک سلطان در آن شهر مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله بر لوح خاطر می نگاشتند. امیر نجم ثانی، چون به دو فرسخی بخارا رسید، شنید که تیمور سلطان ولد شیبک خان و ابوسعید سلطان ولد کوچم خان از سمرقند با سپاهی زیاده از چون و چند بیرون آمده اند. بیرام بیک قرامانی را به دفع ایشان روان گردانید. ازبکان چون از توجه غازیان آگاه شدند، در قلعه غجدوان درآمده متحصن گشتند. امیر نجم ثانی، به دولت و کامرانی، به ظاهر قلعه درآمده ایشان را محاصره نمود. تیمور سلطان و ابوسعید سلطان فوجی از مردم خود را بیرون فرستادند تا با غازیان مقابله نمایند و از دلاوران قزلباش، جماعتی که روز مصاف را بر لذت شب زفاف رجحان می دادند به سر وقت ایشان رسیده غبار میدان هیجا را ارتفاع دادند. از هر طرف طایفه ای مجروح و بی روح شدند. کرد ادبار بر مفارق ازبکان بد کردار پاشیده به جانب حصار گریختند. هر روز، از وقتی که

۱- م: روسیه ناحق شناس م: روستایی ظالم حق ناشناس

۲- چون لشکر

خورشید روشن چهر به عزم تسخیر شهرستان سپهر لوای بیضا را مرتفع می گردانید تا زمانی که مشعل نجوم بر زبر برج قلعه گردن دایر می گردید، غازیان عظام حسام خون آشام از نیام آخته بر مخالفان می تاختند. ازبکان نیز دست به انداختن تیر مرگ آهنگ می کشادند و چون چند روز لشکر عالم سوز با ازبکان بد روز مقابله کردند، ذخیره در میان اردوی نجم بیک کم شده بابر پادشاه با نجم بیک گفت که در این زمستان فایده ای بر محاصره غجدوان مرتب نمی شود. مناسب آن که از این جا طبل مراجعت کوفته در حوالی قرشی فشلاق نمایم تا از سر کار بلخ اردو بازاریان غله و اجناس به اردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان به پایان رسد و ذخیره ازبکان روی به نقصان آورد، ما به آیین تازه و لشکر بی اندازه متوجه قلاع و بلاد ایشان می شویم. امیر نجم قبول نموده گفت فردا جنگ سلطانی می اندازیم.

در روز یکشنبه سوم ماه رمضان، علی الصباح منقلای لشکر ازبک از میان درختان غجدوان ظاهر شد. صورت حال آنکه چون در بخارا به مسامع عبید خان و جانی بیک سلطان رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان از پیش نمی رود، عزم رزم جزم کرده، با حشر بسیار از پیاده و سوار، همه مردان کارزار، بر سبیل ایلغار، متوجه غجدوان شدند. بعد از وصول بدان حدود، ابوسعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند بدیشان پیوسته روی به میدان کارزار آوردند. امرای قزلباش، بنا بر عداوتی که با امیر نجم داشتند، همان زمان کوچ کرده متوجه خراسان شدند. نجم بیک و بیرام بیک با مردم اندک به استقبال ازبکان رفتند. آنگاه فوجی از مردمان عبیدخان بر جوانغار عسکر قزلباش حمله کردند. بیرام بیک قرامانی، با مردم خویش از پی دفع آن جماعت بد کیش، به میدان شتافت. در اثنای حرب به تیر یکی^۱ از پا در آمد. ازبکان یکبار جلو انداختند و جنود

نجم بیک را شکست داده او را دستگیر کرده به نزد عبیدخان بردند. به اشارت او کشته گردید. در اثنای فرار، جمعی کثیر از غازیان به آب آمویه غرق شدند. بابر پادشاه روانه حصار شادمان شد.

چون سلطانان^۱ از بیک خود را با یراق و جمعیت دیدند، تسخیر ولایت خراسان در خاطر ایشان^۲ خطور کرد. بار اول، جانی بیک سلطان از جیحون^۳ عبور کرده به جانب هرات در حرکت آمد. در النگک کهدستان نزول نمود. حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی^۴ که از معرکه غجدوان به محنت فراوان بیرون آمده بودند، برج و باره هرات را مضبوط ساختند. احمد بیک صوفی اوغلی^۵ قلعه اختیارالدین را محافظت نمود. حسین بیک لله برج میرزا سلطان احمد را محافظت کرد و امیرغیاث الدین محمد دروازه ملک را ضبط کرد و امیر عمادالدین محمود در دروازه فیروز آباد لوای استقرار برافراخت.

مردم جانی بیک سلطان دو نوبت خود را از طرف باغ سفید به نزد بیک خندق رسانیده از ضرب پیکان غازیان مجروح گشته باز گردیدند و سه چهار بار دیگر از جانب دروازه فیروز آباد جنگ پیش آوردند و از دست ملازمان امیر عمادالدین محمود زخمهای کاری خورده مغلوب شدند و در بعضی از معارک بابا عشقی تبرایی به دست ازبکان افتاده دفتر او را بقا را به باد فنا داد و مقارن این حال عبیدخان به ظاهر هرات رسید. در قریه ساق سلمان فرود آمده مردمانش چند نوبت قریب به کوچه بند آمده جنگ عظیم کرده اما مهمی از پیش نبردند. مدت دو ماه، آن دو سلطان گمراه در ظاهر هرات نشستند و چون در آن سال محصول بری نیک نیامده بود تنگی در میان مردم شهر پدید آمد.

۱- م: سلاطین

۲- م: آب آمویه

۳- م ندارد

گفتار در فرستادن خاقان اسکندرشان نور علی خلیفه روملو را به روم و خراب شدن آن مرز و بوم

در این سال، چون خاقان اسکندرشان خبر انقلاب ولایت روم را شنید، نور علی خلیفه روملو را بدان دیار به واسطه جمع آوردن صوفیان اخلاص شعار روانه گردانید. چون خلیفه به قرا حصار^۱ رسید، از صوفیان روم و مریدان آن مرز و بوم، قرب سه چهار هزار سوار باخانه کوچ به وی ملحق شدند. خلیفه به وجود ایشان مستظهر گشته به طرف ملطیه در حرکت آمد. چون فایق بیگ، که از قبل سلطان سلیم حاکم آن دیار بود، این مقدمه استماع نمود، با سه هزار سوار به جنگ وی شتافت. در موضع توقات، هر دو حشر در برابر یکدیگر [ثبات نمودند]^۲. عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان از میدان ستیز به وادی گریز شتافتند و اموال فراوان به دست غازیان و صوفیان افتاد و از مردم شهر به خدمت خلیفه آمده [مصرف شدند و در شهر]^۳ خطبه به اسم خاقان اسکندرشان خواندند. بنا بر این، خلیفه متعرض ایشان نشده متوجه آدینه بازاری شد و از آنجا عبور کرده در قاز-چایری نزول نمود. در این منزل، سلطان مراد بن سلطان بایزید از لشکر سلطان-سلیم با ده هزار کس فرار کرده به خلیفه ملحق شد. آن دو نیک اختر به اتفاق یکدیگر متوجه شهر توقات شدند. این بار مردمان شهر اظهار مخالفت کردند. غازیان شهر را سوزانیده متوجه بلده نیک شهر گشتند. سلطان مراد از خلیفه جدا شده به درگاه خاقان اسکندرشان توجه نموده خلیفه فوجی از غازیان را به تاخت حشم حسنلو فرستاد و ایشان مهم حشم را ساخته با اموال بی اندازه و فتوحات

۱- ن ب : قلیه حصار - م : قلعه حصار

۲- م : در آمده دست به جنگ باز کردند

۳- م ، ن ندارد

تازه به اردوی خلیفه مراجعت نمودند. خلیفه متوجه ارزنجان^۱ گردید. آن امیر
 غازی چون به موضع ایوب یازی رسید، خبر آمد که سنان پاشا و حسین بیگ^۲
 و تاج الدین بیگ، با پانزده هزار سوار جرار، از عقب جنود ظفر شعار رسیدند.
 خلیفه عود نموده در برابر ایشان صف آرا گردید. فوجی از بهادران را چرخچی
 گردانید. از آن جانب، امرای روم نیز به پشته صعود نموده به ترتیب لشکر مشغول
 گردیده [جلو انداختند و چرخچی]^۳ را از پیش برداشته به قلب رسیدند. خلیفه
 با جمعی شیران بیشه جدال و پلنگان کوه قتال خود را بر مخالفان زد و از تیغ
 آبدار آتش کارزار اشتعال یافت و از صاعقه خنجر آتشبار سینه مردان کار مانند
 اخگر می تافت و از نماز پسین تا شب، میان جان و تن و تیر و جوشن [فصل و
 فراق و وصل و نفاق بود].^۴

شعر

میان تن و جان جدایی شده

اجل را به جان آشنائی شده

سنان پاشا، چون آثار جلادت از اطوار لشکر قزلباش ملاحظه کرد، خوف
 بر وی استیلا یافته هنگام غروب آفتاب، با دل پر آتش و چشم پر آب، راه گریز
 پیش گرفت و هر یک از غازیان را سنان جانستان بر دست و خدنگ خون افشان
 در شست، در قفای منهزمان روان شده سنان پاشا را با هزار و پانصد کس به قتل
 آوردند و از بخت بر گشتگی رومیه یکی دیگر آنکه در آن شب، در اتنای
 گریختن، به خشک رودی رسیدند و در حال یک پشته عظیمی بر سر ایشان فرود
 آمد چنانچه هزار و پانصد نفر در زیر آن ماندند. بعد از آن فتح، سر رومیان را

۱- م: آذربایجان

۲- م: حسن بیگ

۳- م: بعد از لحظه‌ای به همدیگر جلو انداختند و چرخچیان روم را

۴- م- ن: فصل و وصل و فراق و وفای

با غنایم فراوان به درگاه خاقان اسکندرشان مصحوب معتمدان روان گردانید و خود در ازرنجان که به تیول او مقرر بود نزول نمود.

متوفیات

در این سال، سلطان بایزید بن سلطان مجید بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن عثمان بن ارطغرل، در روم جماعت ینکیچیری اتفاق نموده پسرش سلیم که حاکم طرابوزون بود به استنبول آورده به سلطنت نشاندند و وی را عزل نمودند. از این غصه بیمار گردیده از دار ملال ارتحال نمود. جامی کتاب سلسله الذهب را به نام او مزین کرده. این ابیات از آن جمله در مدح او واقع شده:

شعر

کاش نوشیروان کنون بودی	عدلش از پیشتر فزون بودی
تا ز دعوی عدل شرم‌منده	خسرو روم را شدی بنده
مبسط العز والاعلا سلطان	بایزید ایلدرم شه دوران

و در زمان او شکست بسیار بر اهل روم واقع شد. خصوصاً از لشکر مصر. مدت سلطنتش سی و دو سال. بعد از فوت او، پسرش سلطان احمد در آنادولی خطبه به نام خود خواند. سلطان سلیم از زبان پاشایان درگاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هرگاه آن حضرت با مردم اندک خود را به استنبول رساند، این بندگان کمر خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه می‌سازیم و آن ساده لوح به این فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه استنبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر وی را استقبال نموده به قتل آورد و بعد از آن، لشکر بسیار به دفع سلطان مراد ارسال نمود. سلطان مراد مغلوب گشته پناه به خاقان اسکندرشان آورد. در

اردوی همایون به اجل طبیعی در گذشت .

هم در این سال ، امیر زکریا که سالها وزارت سلاطین آق قوینلو و خاقان اسکندرشان کرده بود ، در خراسان وفات یافت .

هم در این سال ، امیر یار احمد اصفهانی که به نجم ثانی ملقب شده بود [وزیر به استقلال بود]^۱ روزی تا صد کوسفند در مطبخ او صرف شیلان می شد و همیشه سیزده^۲ دیک نقره خام به جهت طبخ طعام در مطبخ او بر بار می نهادند ، به حکم عبید خان کشته گردید .

هم در این سال ، مولانا بنایی^۳ نام وی شیرعلی بود ، در علم موسیقی و تصوف وقوف تمام داشت. در زمان سلطان حسین میرزا از امیرعلیشیر رنجیده به آذربایجان نزد سلطان یعقوب رفت . بعد از چند وقت باز به خراسان مراجعت نموده بار دیگر خشم کرده متوجه سمرقند شده در خدمت سلطان علی میرزا بن سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید می بود و هر ویان^۴ را به زبان ایشان هجو کرده و این ابیات از آن جاست :

شعر

[خشکی نیکی]^۵ و میشی مرد کلان

چکنه هالت تو خوجه جان^۶

آقت گوی هسن از میدان

چونه هال و هوال تو لله جان

چونه مخشولی تو آقه و میر

توبه چوگان هسن خی بردی^۷

۱- م : و بعد از نجم زرگر : (ن : زکریا) و کیل و اعتمادالدوله شده بود چنانچه

۲- م : پانزده

۳- س : بنائی - م : بنائی که

۴- م : خراسانیان را

۵- س : خوش و نغزی

۶- س : خواجه جان

۷- س : بزرگ

بتورومال خوم فرستادی که دلشنگان کنی و آونگان
 بتو يك تنكه خرج خوم کردی من از این خرجها نیم ترسان^۱
 چون شيبك خان بر سمر قند استیلا یافت، بنائی انیس مجلس او گردید و
 بعد از قتل شيبك خان، در خدمت تیمور سلطان ولد او می بود. در این سال که
 امیر نجم ثانی قرشی را قتل عام نمود، بنای عمر مولانا بنایی به آب تیغ غازیان
 منهدم گردانید. مولانا در آخر اوقات حیات، تتبع دیوان خواجه حافظ شیرازی
 نموده حالی تخلص کرده.

گفتار در قضایایی که در سنه نسیع عشر و تسعمایه واقع شده لشکر کشیدن خاقان اسکندر شان نوبت ثانی به خراسان و فرار نمودن عبید خان^۲

در این سال، در سوم ماه محرم که موافق اول نوروز بود، در میان عبید-
 خان و جانی بیک سلطان نزاع واقع شده از ظاهر هرات کوچ کرده متوجه الکای
 خود شدند. جانی بیک سلطان از جیحون عبور نموده به کر مینه رفت. اما در
 آن ایام، تیمور سلطان بدین جانب آب آمده در حدود مرغاب، به عبیدخان پیوست
 و او را از رفتن بخارا منع کرده [به اتفاق] به مشهد آمدند و تا اسفراین در زیر
 نگین آوردند. چون این خبر به هرات رسید، حسین بیک لله و احمد بیک
 صوفی اوغلی شهر را گذاشتند و از طرف طبرس راه عراق و آذربایجان پیش گرفتند.
 تیمور سلطان ایلغار کنان به هرات رسید. در باغ مراد نزول نموده بسیاری از
 تبرائیان را به قتل آورد و دل به حکومت خراسان نهاد.

۱- این دو بیت آخر در نسخه چاپی نیست و همچنین در نسخه نور عثمانی.

۲- س: آمدن خانان از يك به خراسان و فرستادن خاقان اسکندر شان خلیل سلطان
 ذوالقدر و گریختن ایشان به بخارا و رفتن خاقان اسکندر شان نوبت ثانی به خراسان

۳- س ندارد

چون این خبر به خاقان بحر و بر رسید، از بلده اصفهان، با سپاه فراوان به دفع ازبکان به طرف خراسان روان شد. چون ییلاق کالیوش^۱ محل نزول خسرو با فر و هوش گشت، خلیل سلطان ذوالقدر، قبل از مواکب نصرت اثر، به فرمان خاقان دوست نواز، بالشکر شیراز به صوب مشهد مقدس رضویته علیه السلام والتحیة نهضت نمود و چون به بیک فرسخی رسید، عبیدخان تاب مقاومت نیاورده به طرف بخارا روان شد. تیمور سلطان نیز از وصول آن رستخیز راه گریز پیش گرفته روانه سمرقند شد.

شعر

چو دیدند خاقان گردن فراز
چو شیران همه بیشه پرداختند
که آن شیر آمد سوی بیشه باز
به آهنگ توران فرس تاختند

هنوز پادشاه ربع مسکون در ییلاق کالیوش بود که از ازبک در خراسان دیار نماید و بعد از فرار تیمور سلطان، ابوالقاسم بخشی، که از هوا خواهان سلاطین ازبک بود، دوهزار سوار فراهم آورده از باد غیس به هرات آمد. و رعایای شهر، از روی قهر، با وی مقاومت نموده در اثنای ستمیز، منقلای سپاه مظفرلوا، پیری - سلطان روملو با جمیع غازیان دشمن گداز در باغ سر افراز به معرکه رسیده قرب سیصد نفر از اتباع آن بد اختر به قتل آورده و ابوالقاسم به طرف غرjestان گریخت. خاقان اسکندرشان از خوبشان به النک رادکان نزول نمود و آنجا حاکم مرو، دده بیک، را که از توهم سپاه ازبک مرورا گذاشته فرار کرده بود، محاسن او را تراشیده معجز بر سر او پوشانیده و به سفیداب و غازه روی او را تازه گردانیده منعکس بر درازگوشی سوار^۲ و به زاری زار در اردو بازار گردانیدند تا عبرت دیگران گردد^۲.

۱- س: کلا پوش - م: کله پوش

۲- م: با دف و نی در اردو بازار گردانند.